

#پارت 699

#پرستار_شیطنت_هایم

لبخند پهنی روی لبهاش نشست

-من خودم زندگی اول خوبی نداشتم
اما ضمن تجربه و درسی که از زندگی گرفتم
فهمیدم که زندگی جریان داره
و همیشه یک جا بند نمیمونه

آقا جون همچنان منتظر ادامه سخنان داریوش بود

-اینو زمانی فهمیدم که ماهرو خانومو دیدم

اگر درصدی از حرفام مطمئن نبودم نه ذکر میکردم
و نه شمارو به شک مینداختم

آقا جون رو به من خطاب به داریوش گفت:

این دختر خیلی ارزشش بیشتر از حرفاست

چطور باور کنم اول زندگی همون طور که باهاش رفتار میکنی تا آخر
زندگی هم همون رفتار رو داری؟

-داریوش کلافه لب زد:

من عادت ندارم رفتاری رو تغییر بدم
مبادا رفتارم صحیح نباشه

داریوش رو به من با نگاه مرموز و +۱۸ گفت:

#پارت700

#پرستار_شیطنت_هایم

-درست میگم ماهرو خانم؟

اره جون عمت

انگار من بودم هر روز و هرشب ل*ب میزدم

به افکارم خندیدم و لب گزیدم

اما آقا جون انگار بد برداشت کرده بود
عصاشو محکم بر زمین کوبید و گفت:
داریوش خان با شماست دخترم

حرفش دستوری بود و هشدار دهنده

نمیدونستم چی بگم زبونم قفل کرده بود
بد نبود یکم داریوش رو اذیت میکردم

سعی کردم تو صورتم خجالت رو به نمایش بزارم

-نه آقا جون

جناب جاوید رفتار صحیحی نداشتن
حتی بعد از شنایی من رفتارشون همچنان ادامه داشت

داریوش کم نیاورد و سرفه تصنعی کرد و
حرفمو ادامه داد

درست می‌گه رفتارم غلط و ناپسند بود

لبخند بدجنسی رو صورتش نشست

-داریوش بدجنسane گفت:

[@Nil_ParstaR_Nil ❤️🐦]°

https://rubika.ir/joinc/BCEGGFDH0XCGVSVQNWQLYKGC
MEZQXIPT

رمان فوق العاده [جانان ۰۰ من]

83.9K

01:03

باز ارسال از

رمان پرستار شیونت هایم ♡☐ ✨ کلیپ رمان رمان رمان رمان رمان



#پارت 701

#پرستار_شیطنت_هایم

البته که بعد ها متوجه رفتار غلطم شدم و اون رو اصلاح کردم

آقا جون اینبار گفت

رفتار غلطت چی بود که اصلاحش کردی

اینبار هم من و هم داریوش مثل خر بودیم
که تو گل گیر کرده بود

لعنتی زیر لب زمزمه کردم که آقا جون گفت

چیزی گفتی دخترم

دستپاچه گفتم
ن. نه. ن... ه چیزی نگ.. فتم

آقا جون مشکوک نگاهم کرد و ادامه داد
پس چرا هول کردی آروم باش دختر

خدا روشکر آقا جون از خیر این من من کردنای من گذشت و دوباره سوالی
به داریوش چشم دوخت

داریوش سعی میکرد تو همین فرصت کم
چیزی سرهم کنه و بگه اما ..

آقا جون شرایط رو طوری قرار داده بود که
فشار بدی روی من و داریوش بود

[@Nil_ParstaR_Nil ♥ 🍷]

<https://rubika.ir/joinc/BCEGGFDH0XCGVSVQNWQLYKGC>
MEZQXIPT

رمان فوق العاده [جانان ∞ من] 🍷 🦋 🌻

63.2K

01:03

باز ارسال از

رمان پرستار شیطننت هایم ♥ 🍷 🦋 🌻 رمان رمان رمان رمان رمان

🦋 🌻 🦋 🌻 🦋 🌻 🦋 🌻 🦋 🌻 🦋 🌻 🦋 🌻

#پارت702

#پرستار_شیطننت_هایم

هرچی بدبختیه میریزه رو سر منه ماهرو
آقاجون بزار به روز عروسی برسه قربونت برم
بعد داریوش بدبخت و سین جین کن

با فکر عروسی نزدیک بود پس بیفتم وسط سالن

روز خواستگاری آقا جون اینطور رفتار میکنه
چه برسه به روز عروسی ..

حتما ازما میخواد که قشنگ شب عروسی رو براش تعریف کنیم
یا امامزاده داوود

هم گریم گرفته بود از این نوع سوال کردنای آقا جون
هم خنده ام گرفته بود اینکه داریوش بخواد
شب حجله رو تعریف کنه

ولی خیلی برگ ریزونه بیای زندگی زناشوئیتو
برای همه باز کنی
مخصوصا آقاجون که سر یه مشکل کوچیک
شاید اندازه عدس هم نباشه
ولی به پر و پات بییچه

اوضاع خیلی بهم ریخته بود
آقا جون توی فاز دیگه سیر میکرد و داشت قاط میزد

براش نگران بودم

داریوش هم عین سخته ای ها پر و پر من رو نگاه میکرد

تنها دلارام و مادر جون خنثی بودن
که اونا بروز نمیدادن و به جرعت میتونم بگم
از آقا جون و داریوش اوضاعشون بدتر بود

[@Nil_ParstaR_Nil ♥ 🍷]°

<https://rubika.ir/joinc/BCEGGFDH0XCGVSVQNWQLYKGC>

MEZQXIPT

رمان فوق العاده [جانان ∞ من] 🍷 🦋 🌻

54.2K

01:03

باز ارسال از

رمان پرستار شیطنت هایم ♡ ☞ ✨ کلیپ رمان رمان رمان رمان رمان
♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡ ♡

#پارت 703

#پرستار_شیطنت_هایم

بلاخره سکوت رو شکستم
و با هزار جون کندن لب گشودم

-آقا جون کی رو دیدین که کارهای بدش
به خاطرش بمونه

همیشه خوبی ها هستن که به یادمون ماندگارن

داریوش نگاه رضایت مندی شامل حالم کرد
اما،

آقا جون انگار که حرف مسخره ای رو شنیده باشه

-دختر یعنی تو بدیاتو زود فراموش میکنی؟

از اینکه آقا جون داره از این بحث میکشه بیرون
ذوق زده بله ایی گفتم که با تمسخر گفت:

-پس داریوش خان چطور اون رفتار غلط
و نابجا رو اصلاح کرده که به خاطر ندارن

پشمام از این همه هوش و ذکاوتش ریخته بود
وسط سالن داشت بندری میرقصید

بابا بیا و بگذر دیگه من یه غلطی کردم اه

کم مونده بود عین این فیلما رو به داریوش بگم
ما به درد هم نمیخوریم بای

ولی از اونجایی که داشتم از ترشیدگی در میومدم
از حرفم گذشتم

[@Nil_ParstaR_Nil ♥ 🐣]°

<https://rubika.ir/joinc/BCEGGFDH0XCGVSVQNWQLYKGC>

MEZQXIPT

رمان فوق العاده [جانان من]

44.8K

01:03

باز ارسال از

رمان پرستار شیطنتهایم 🖤🔪 کلیپ رمان رمان رمان رمان



#پارت704

#پرستار_شیطنت_هایم

تذکرہ امیر آقا جون صدا زدم

آقا جون ؟

نگاهی بهم انداخت که ادامه دادم

– بهتر نیست این صحبت خاتمه پیدا کنه ؟

آقا جون یا روی یا انداخت

– من نباید بفهمم همسر آینده دخترم چه جور آدمیه و چه جور آدمی

بوده ؟

پوکر فیس گفتم

– حق این رو دارین که بدونین جناب جاوید چه نوع شخصیتی دارن اما
فکر نمیکنم گذشته ها مهم باشه
مهم الان و آینده ست

آقا جون گفت

– گذشته ها آینده رو میسازن چطور میخوای از گذشته داریوش خان
بگذرم ؟

داریوش خان رو با لحن تمسخر آمیزی گفت

آقا جون حرفشو ادامه داد

– گذشته ها مهمه که داریوش خان باید بدونه با همسر دومش مثل
همسر سابقش رفتار نکنه و زندگی بهتری تشکیل بده

اینبار داریوش بین صحبت های آقا جون پرید

– درست میگی ، گذشته ها مهمه و نباید راحت از کنارشون گذشت ..
اما این رو ذکر کنم که زندگی قبلی من مشکلی نداشت و من همسر ایده
الی برای همسر سابقم بودم ، اون بود که قدر ندونست و فکر میکرد من
تمام کار هایی که میکنم وظیفمه